

چهل اسرار

یا

فزیات میر سید علی همدانی

عارف قرن هشتم هجری

تصحیح

دکتر سیده اشرف بخاری

اشارات وحید

شماره ۶

ارزش  ریال

انتشارات وحید

- ۱- چند مقاله تاریخی و ادبی : نوشته استاد نصراله فلسفی
۲۶۱ صفحه، چهل ریال.
- ۲- ظل السلطان: نوشته محقق دانشمند آقای حسین سعادت
نوری. ۲۹۰ صفحه ۴۰ ریال.
- ۳- یادداشت‌های ابراهام گاتوگی گوس خلیفه اعظم ارامنه
(این شخص خود در مراسم انتخاب و تاجگذاری نادرشاه در
در دشت مغان حضور داشته است) - ۲۵ ریال.
- ۴- تأثیر زبان فارسی در عربی - نوشته استاد عبدالحامد
عبدالقادر عضو فرهنگستان مصر - ترجمه فیروز حریرچی -
۲۵ ریال.
- ۵- سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب
غربی ایران ترجمه حسین سعادت نوری - ۳۹۰ صفحه ۴۰ ریال
- ۶- صدرالتواریخ (زیر چاپ)
- ۷- تاریخ فرانسه (زیر چاپ)

چهل اسرار

یا

غزلیات میر سید علی همدانی

(عارف قرن هشتم هجری)

بتصحیح

دکتر سیده اشرف بخاری

انتشارات وحید - شماره ۵ - آبانماه ۱۳۴۷ شمسی

سیر آغاز

مجله وحید را با مردم فرهنگ پرور پاکستان رابطه‌ای ناگسستنی است و بتصدیق اهل اطلاع تاکنون هیچ نشریه ایرانی با مشتاقان زبان و ادب فارسی ارتباطی چنین مستحکم و عمیق نداشته است.

باعتماد و موقع مجله وحید، اغلب نویسندگان و شاعران بزرگ پاکستان با ما مکاتبه دارند و در زمینه مسائل مختلف فرهنگی کسب نظر میکنند و برای نشر آثار خود مراجعه مینمایند و ما نیز تا سرحد امکان از همکاری دریغ نمی‌کنیم.

اخیراً دو آوینی از شعرای پارسی‌گوی که توسط دوستان پاکستانی منقح و آماده چاپ شده بود به دفتر وحید عرضه شد که مجموعه «چهل اسرار» که هم‌اکنون در برابر دیدگان شما می‌باشد یکی از آنها است.

ما از نظر تشویق خانم دکتر سیده اشرف بخاری دانشیار زبان فارسی دانشکده ادبیات لاهور به چاپ این مجموعه پرداختیم و امیدواریم توفیق خدمت به معارف بشری همه وقت رفیق راه ما باشد. ان شاء الله

وحیدنیا - آبان‌ماه ۱۳۴۷

دیباچه

اینجانب ازپارسال قصد داشتم که مجموعه غزلیات (چهل اسرار) حضرت میرسیدعلی همدانی را تصحیح کرده بچاپ برسانم خوشبختانه درحین مکاتبه با خانم دکترسیده اشرف بخاری دانشیار ادبیات فارسی دانشکده دولتی زنانه لاهور معلوم شد که ایشان هم با این فکر می‌پردازند و کار تصحیح و تنقیح غزلیات را در دست دارند و اینک حاصل زحمت ایشان که ازروی شش نسخه خطی و عکسی و چاپی انجام گردیده، از نظر دوستان زبان و ادبیات شیرین فارسی می‌گذرد.

شاعرما : میرسید علی همدانی یکی از نویسندگان بزرگ و عرفای ذی نفوذ ایرانی است که اینجانب درباره بعضی از گوشه‌های شخصیت همه گیر او قبل ازین دو مقاله نوشته و بچاپ رسانده است (۱).
علی همدانی از سادات اصیل حسینی طباطبائی همدان است . او روز دوشنبه ۱۲ رجب ۷۱۴ هجری مطابق کلمات (رحمة الله) که تاریخ ولادت

(۱) مجله وحید (ماهنامه) شماره ۵ و ۶ سال ۱۳۴۷ ش و مجله «معارف

اسلامی» (دو ماهه) شماره ۶ تیرماه ۱۳۴۷ ش .

اوست در همدان متولد شد . در میان مرشدان او یکی سیدعلاءالدوله سمنانی (م. ۷۳۶ ه) است که خال او بوده است . علی همدانی راه طریقت وسلوک وفتوت را دررهنمایی سه تن ازمریدان شیخ علاءالدوله یعنی شیخ اخی ابوالبرکات علی دوستی (م. ۷۳۳ . یا ۷۳۴ ه) و شیخ شرفالدین محمود مزدقانی رازی (م. ۷۶۶ ه) و شیخ محمدبن محمد اذکانی اسفراینی (م. ۷۸۸ ه) طی کرده و از بسیاری از بزرگان معاصر دیگر نیز استفاده کرده است .

علی همدانی یکی از جهانگردان و مبلغان بزرگ ایرانی است که بیشتر زندگانی خود را درین دو کار بسر برده است . او در سایر ممالک اسلامی خدمات ارزنده دینی انجام داده و تنها در خطه کشمیر ۳۷ هزار نفوس بردست او اسلام پذیرفته و بهمت او صنایع و زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی در آن خطه راه یافته و بقول مرحوم اقبال لاهوری (م. ۱۳۵۷ ه ق) :

خـطه را آن شاه دریا آستین

داد علم و صنعت و تهذیب و دین

وفات علی همدانی روز ۶ ذی الحجه ۷۸۶ ه اتفاق افتاد و مدفون ختلان (کولاب کنونی در تاجیکستان شوروی) می باشد .

درباره شعر او مصحح . محترم در مقدمه خود صحبت کافی کرده و ابتکار علی همدانی را نشان داده است . چیزی که باید اضافه شود چند مثال از سرایندگان عرفانی گذشته است که علی همدانی بـآنها نظر داشته است . غزل شماره ۲۵ طبق این مجموعه با مطلع ذیل است .

ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال
والهان حضرتت را از خود و جنت ملال
بظاهر در استقبال قصیده عرفانی حکیم سنائی غزنوی (م. ۴۰۰ در
حدود ۵۳۵ هـ) که بمطلع زیر است :
ای گرفتار نیاز و آزار حرص و حقد و مال

زامتحان نفس حسی چند باشی در و بال
مطلع غزل شماره ۲۲ عیناً از مولانا جلال الدین بلخی رومی
یعنی مولوی (م. ۶۷۲ هـ) است و علی همدانی در آن غزل مطلع مذکور
را بتعیرات گوناگون عرفانی شرح کرده است. همینطور غزل شماره (۲)
که باین مطلع است :

گر بر اندازد زمانی از جمال خود نقاب
از خجالت در کسوف آرد رخ خود آفتاب
نفوذ غزل مولوی بمطلع ذیل را عرضه می کند :
آه ازین زشتان که مهر می نمایند از نقاب
از درون سوکاه تاب و از برون سوماهتاب
علی همدانی کمتر به شعر می پرداخته و بیشتر مطالب خود را
به نثر می نوشته است. تنها علاوه بر این مجموعه چهل و یک غزل هفت
رباعی و قطعات بدو منسوب است اما احتمال دارد که بعضی از اشعار که در
کتب نثر او آمده نیز اثر طبع روان خود او باشد.
سوز عمیق درونی و آتش پر فروزان عرفانی در هر شعر او نمایان است

وامیدوارم که خوانندگان باذوق و صاحب‌دل این مجموعه مختصر را «بقامت کهنتر و بقیمت بهتر تلقی بکنند».

در آخر لازم است که از نماینده فاضل و محترم آقای دکتر سیف‌الله وحیدنیا مدیر دانشمند مجله وحید که این مجموعه غزل را برای چاپ پذیرفته موجب تشویق خدمتگزاران گردیده‌اند صمیمانه تشکر نمایم. همچنین از تصحیحات و اصطلاحات و راهنمایی‌های شاعر گرامی آقای محمد علی نجاتی سپاس فراوان دارم.

محمد ریاض خان

تهران - آبان‌ماه ۱۳۴۷

مقدمه

چهل اسرار مجموعه غزلیات سید علی همدانی (معروف به علی ثانی ؛ امیر کبیر و شاه همدان رحمه الله علیه م . ۷۸۶ هـ) است که در جهان تصوف اسلامی مقامی شامخ و درجه ارجمند را احراز کرده است او هم عالم روحانی و عارف ربانی ؛ جهانگرد و نویسنده و هم شاعر و از همه بالاتر يك نابغه ایرانی است که بامجاهدات و مساعی خود در سایر نواحی ایران و شوروی و شبه قاره هند و پاکستان و بویژه در کشمیر تبلیغ اسلام را توسعه داد و بگفته شاعر شهیر اقبال لاهوری در سرزمین کشمیر «ایران صغیر» را آفرید .

مجموعه غزلیات وی (چهل اسرار) چنانکه از اسم آن مستفاد میشود دارای چهل و يك غزل است. علی همدانی این غزلیات را در بیان اسرار و معانی حقیقت و عرفان گفته است. مناسبت سرودن این غزل ها را بکرامت سید منسوب و این چنین بیان کرده اند که «روزی آنجناب در خانقاه بودند و جماعت کثیر آمدند و هريك گفت یا بزرگوار بدر خانه این فقیر سؤا هست که برای دعوت طعام بفرمائید. سید بهر کس اجابت فرمود،

وقت نماز مغرب رسید چند کس دیگر آمدند و سایل شدند سید نماز عشا ادا کرده، در حجره مبارک خود رفته و دو گانه نماز شکرانه گزارد و بیرون آمده از خادم پرسید که چند کس سایل آنروز آمده و دعوت کرده بودند؟ خادم گفت سی کس از مجبان اغیا آمدند و یازده نفر از فقرا. آنجناب سیادت چهار کس از رفیقان خود را با خود گرفت و در خانه هریک برای طعام خوردن رسید و در هر جای يك غـزل تصنیف فرمود چون صبح روشن شد مردم سخن کردند که امروز سید در خانه من مهمان بود و بعد از طعام این غزل بیان فرمود رفته رفته تمام چهل یا چهل و یک کس جمع شدند و این ابیات را آوردند.

(ملخص از : رساله مستورات : برگ ۴۰۳ ب - ۴۰۶ الف)،
و دیباچه چهل اسرار چاپ امرتسر).

نسخه‌های خطی این مجموعه در کتابخانه ملی ملک تهران، کتابخانه موزه بریتانیا لندن، کتابخانه بانکی پورهند، کتابخانه ملی پاریس وجود دارد مرحوم نیاز علی خان در سال ۱۳۰۳ هجری این مجموعه را در امرتسر بچاپ رسانید و چاپ دوم آن بسال ۱۳۳۳ هجری صورت گرفت ولی هر دو چاپ سنگی بود و اکنون نایاب است.

غزل‌های علی همدانی بنام علاءالدوله سمنانی:

علی همدانی در شعر خود علی و علایی را بعنوان تخلص اختیار کرده است. مرحوم استاد سعید نفیسی در مجله یغما (سال هفتم شماره نهم ص ۴۴۹) بدون ذکر مآخذ هفت غزل (۲) او را بمری و خال

(۱) ر. ک به شماره دهم ۱۳۳۳ ش ص ۴۴۶ - ۴۵۲ (۲) این غزلها (طبق این مجموعه) عبارت است از شماره ۲، ۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۱ و ۳۲.

او سید علاء الدوله سمنانی انتساب داده می‌فرماید :

«تاکنون دیوانه‌ی یا مجموعه‌ی مستقلی از اشعار وی جایی نیافته‌ایم تنها در برخی مجموعه‌ها و سینه‌ها غزلیات و رباعیات بنام او (سمنانی) دیده‌ام در غزل گاهی علایی و گاهی علاءالدوله تخلص کرده است و این خود دلیلت که این غزلیات از وست زیر شاعری دیگر با تخلص علایی در میان متقدمان نمی‌شناسم» این تسامح استاد فقید بر آن منتج شد که بسیاری از نویسندگان (۱) بعدی بعضی از غزل‌های مزبور را همانطور علاءالدوله سمنانی نسبت میداده‌اند و تارفع اشتباه نکردد، این سلسله ادامه خواهد یافت .

سبك علي همداني :

علی همدانی چنانکه از اشعارش هویدا است از باده عشق حقیقی سرشار بوده و این کیفیت تمام غزلیات ویرا فرا گرفته است نغمه شاعرانه وی آسمانی است زمینی نیست و احساسات وی معنوی است مادی نیست ولی در عین حال مانند شعرای متصوف مطالب معنوی و حقایق روحانی و اسرار و رموز عرفانی را با اصطلاحات مادی و مجازی در شعر آورده است و از استعارات معمول شعرا و تشبیهات رایج شعر فارسی که از بتخانه و میخانه گرفته شده استفاده میکند .

علی همدانی با وجود اینکه خود ادعای شاعری ندارد با اینهمه در همین مقدار کم، طبع توانا و ذوق سرشار خود را آشکار ساخته است میتوان گفت که سید هر چند مبتکر سبك و شیوه جدیدی نیست لاکن او

(۱) مثلاً تذکره شعرای سمنان ص ۱۱۱ - ۱۱۲ ، آتشکده آذر

(بخش اول) ص ۴۱۶ - ۴۱۷ بتعلیقات آقای دکتر سید حسن سادات ناصری

را از مقلدین هیچ يك از شعرای متقدم فارسی زبان نیز بشمار نتوان آورد هر چند گاه علائمی از تاثیر کلام سنائی و عطار و عراقی و مولوی در شعر او هویدا می گردد ولی این حکم کلیت ندارد، روی هم رفته سید تحت تاثیر و نفوذ محیط عرفانی قرن هشتم هجری ایران قرار داشته است. اگر چه در شعر او لطافت و شیرینی معاصروی حافظ شیرین سخن را نمی یابیم یا آن جذابیت و روانی که مخصوص به افصح المتکلمین سعدی است نمی بینیم باز هم هر شاعر را به پایهی سعدی و حافظ نتوان سنجد، سید همدانی يك مردم تصوف و عارف است که احساسات و واردات روحانی خودش را ابراز نموده است. ولی سروده های علی همدانی از روی مسلک تصوف و عرفان، گاهی بسیار عالی و گاهی متوسط و لائق اعتنا و ارزش است.

موضوعات اشعار وی عبارت است از توحید، حقیقت و استعداد فوق العاده روح، حدوث و قدم، جبر و اختیار، خیر و شر، وجود و عدم، فنا و بقا، عرفان و حکمت و اسرار غامض آنها و معانی لطیف و حقایق عمیق سیر و سلوک، تسخیر نفس اماره و صدق و اخلاص، درس بلند همتی، قناعت و سعی و عمل هم داده است:

چو باز از چشم همت بستی از کسل

مقر عز تو جز دست جم نیست

در بعضی مقطع ها مشرب و کیش خود ابراز نموده است:

علی همنام را بنگر که جز او
 بالله و محمد رهبرم نیست
 بعضی غزلیاتش گرمی احساسات درون و تپش درد و غم عشق را
 دارد .

ناله‌های بیدلانش هرسحر
 از دریغ و درد و فقد روی اوست
 آتشی کاندر میان جان ماست
 از فروغ نرگس جادوی اوست
 چند گردی گرده‌ر در ای علی
 مرهم این ریش از داروی اوست
 نسخه‌های که مورد استفاده ما بوده عبارت است :

اختصار :

ن : ۱ - چهل اسرار مطبوعه امرتسر ۱۳۳۳ هجری ، بکوشش

نیاز علی‌خان دارای چهل و یک غزل

ب : ۲ - چهل اسرار، نسخه خطی موزه بریتانیا نمره 16840

Add (مائیکرو فیلم) برگ ۱۸۸ ب- ۱۹۸- دارای سی و نه غزل

ت : ۳ - از تذکره علایی : (برگ ۴۴۲ تا ۴۴۸) این تذکره

مربوط اواخر قرن نهم هجری است ، مولف تذکره خواجه شهاب عبدالله
 مروارید است (در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ
 در این نسخه بیست و شش غزل سید انتخاب شده است .

۴ : ۴ - بعضی از اشعار حضرت علی یا علایی : نسخه خطی

شماره ۴۲۵ ، از کتابخانه ملی ملک تهران نوشته ۹۰۷ هجری
برگ ۴۲۳ الف - ۴۲۵ الف - دارای ده غزل است و با خرچنین
آمده :

«همگی ازین غزلیات حضرت علی ثانی ... دریک شب سرودند
چون این مطلع را گفته اند .

از روی درد جانان سوز و گدازواری
منشور ملک عشقش اندوه وسو کواری
بانگ نماز بامداد داده اند ترك شعر کرده اند و دیگر بر آن
نرفته اند . »

ش : ۵ - انتخاب سیزده غزل کامل و مطلع غزلی از نسخه خطی
مملو که آقای میرزا جعفر سلطان القرائی که نسخه بسیار نفیس و مورخ
سال ۱۸۶۶ ه ق می باشد .

غزلهای هرسه نسخه های مزبور را (۳ تا ۵) آقای محمد ریاض خان
دانشجوی پاکستانی دانشگاه تهران برایم نقل کرده فرستاده و اینجانب
از ایشان ممنون و سپاسگزار می باشم .

آ : ۶ - آتشکده وحدت : دیوان مستان شاه کابلی افغانی که
وی در ۱۲۸۴ از کابل به پشاور آمد وقتی بگذرگاه اولیای ربع مسکون
یعنی خطه کشمیر آمد ، از التماس مردمان غزلیات چهل اسرار را بصورت
مخمس ها تضمین نمود و در ابتدای آن قصیده ای برای شاه همدان سرود:
ای حریم وصال ربانی

عارف حق نما علی ثانی

شاه کونی خلاصه ایجاد

شمع عرفان و نور یزدانی

مخمس چهل اسرار یکی از جزوه‌های آتشکده وحدت است (ص ۳۷۴ - ۴۴۴) که بسال ۱۳۱۵ در لاهور چاپ گردید .

شش تا غزل علی همدانی در خلاصه المناقب هم آمده است .

لاهور تیرماه ۱۳۴۷ ش

دکتر سیده اشرف بخاری

غزلیات میر سید علی همدانی موسوم به

چهل اسرار

۱

زعکس روی تو یابند مقبولان هدایتها
زخاک کوی تو یابند مسعودان سعادتها
تو آن انقاس رحمانی که جانها از دمت^۱ تابند
تو آن دریای غفرانی^۲ که میشوید^۳ خجالتها
قباحتهای فعل ما که سگ زان^۴ عار^۵ میدارد
بغیر از پرده عفت که پوشد این قباحتها

آ : ص ۴۳۱ مخمس سی و سوم . ب : برگ ۱۹۷ الف غزل ۳۴ .
م : برگ ۴۲۷ الف غزل ۵ - ن ص ۲۱ غزل ۳۵ س : شماره ۱۰
۱ : آ ، ب ، ن : ازدست . ۲ : ب د غفران . ۳ : م : میشویی :
۴ : ب : زان سنگ . ۵ : ب ، م : شرم .

عنایت‌های بی‌علت که با هر مفلسی داری
 تسلی می‌دهد دل^۱ را امید آن عنایتها
 حمایت‌های فضل آورد جان را از عدم بیرون
 دگر ره چشم میدارم^۲ ز فضل آن حمایتها
 همای لطف اگریکدم نظر بر جانم^۳ اندازد
 سر هر موی من یابد از آن دولت کرامتها
 ز حسنت هر کسی هر دم حدیثی دیگر آغازد^۴
 رخت گر جلوه‌ای سازد نماند آن^۵ حکایتها
 عقول قدسیان گم شد هم اندر یک خم زلفش^۶
 زمشت^۷ خاکیان آنجا چه سنجد این مقاتلتها
 علایی دامن همت اگر از خود بیفشانی^۸
 رسی در عالمی کانجا نباشد این ملالتها

۲

گر بر اندازد زمانی از جمال خود نقاب
 از خجالت در کسوف آرد رخ خود آفتاب^۹

۱ : ن : ما . ۲ : م : ان : میدارند . ۳ : م : حال . ۴ : م : قم
 حذف شده . ۵ : ن : این . ۶ : م : چو شد که اندر هر خم زلفت .
 ۷ : م : مشنی . ۸ : م : برافشانی . آ : ص ۴۱۹ مخمس بیست و ششم .
 ۹ : آ . در خسوف آرد رخ خود از خجالت آفتاب .

ورنسیمی از ره لطفش بدوزخ بگذرد
 بندیان حبس آتش ذوق یابند از عذاب
 و ربهشت از جلوۀ حسنش شود خالی دمی^۱
 سلسبیل و سایه طوبی شود ظل حجاب^۲
 باصفای لذت دردش نعیم خلد هیچ
 باخیال دولت وصلش همه عالم سراب
 قطره ای از جام^۳ وصلش گربکام جان^۴ رسد
 تا قیامت مست آن می بر ندارد سر ز خواب^۵
 بی خمار در مستی خواهی زهستی گوشه گیر
 و رحیات جاودان خواهی طلب کن زان^۶ شراب
 باده غم نوش اگر خواهی رهایی زین خمار
 راه رندان گیر اگر جویی^۷ توقرب^۸ آنجناب
 روز^۹ بازاری که رندان^{۱۰} راست هر دم در غمش
 زاهد اندر عمرها هرگز نه بیند آن بخواب
 مهر مهر اوست ای دل تودم از وصلش مزین
 سایه^{۱۱} را خورشید جستن کی بود رای^{۱۲} صواب

ب : برگ ۱۹۵ الف . غزل ۲۹ . ت : برگ ۴۴۶ ب ، ۴۴۷ الف
 غزل ۲۰ . ن . ص ۱۶ غزل ۲۹ .

۱ : ب : حالی دمی . ۲ : آ : اندر حجاب ، ن : دل را عذاب
 بیت چهارم ن ندارد . ۳ : ب ، ت ، دردش . ۴ : آ : او . ۵ : آ :
 مست افتد بر ندارد سر ز خواب . ۶ : آ زین . ۷ : آ ، خواهی . ۸ : ن :
 عالیجناب . ۹ : ب : روزی . ۱۰ : ب ، ت : زندان . ۱۱ : ن :
 از . ۱۲ : ن : راه .

در^۱ پی عنقا چه پویی^۲ آخرای مورضعیف
 مجلس جانان^۳ چه جویی^۴ آخرای خانه خراب
 گرجهانی^۵ چون^۶ علایی هر دم آنجا شد^۷ فنا
 قطره در دریا فتاد^۸ و باز شد^۹ آبی بآب

۳

در دشت عشقت^{۱۰} که دواي دل شوریده ماست
 یکسر موی از آن هر دو جهان نیم بهاست
 از صفای غم توبسی بصران^{۱۱} را چه خبر
 قدر این تحفه کسی داند کز^{۱۲} اهل صفاست
 مرده است آنکه نمر دست زدردت روزی
 کشته تیغ بلاهای^{۱۳} تر املک بقاست^{۱۴}
 گر همه^{۱۵} خلق جهان از سر زبر خیزند
 دولت وصل تو آن یافت که از سر بر خاست

آ : س ۴۳۵ مخمس سی و ششم . ب : مرگ ۱۹۸ ولف غزل ۳۷ ، ت
 برن ۴۴۷ ب غزل ۲۴ . م : ۴۲۴ و غزل ۸ ن : ص ۲۳ غزل ۳۸ س : شماره ۱۴
 ۱ : ت : ر . ۲ : ب : ت ، ن : خواهی . ۳ : ت : خاقان .
 ۴ : ن : خواهی . ۵ : ب : ت ، جهان . ۶ : ب : ت د جویی .
 ۷ : ت : شعر . ۸ : ن : چو افتند . ۹ : ت فارسید : ن : ملشود .
 ۱۰ : ن : عشقش . ۱۱ : ت ارزد و راست . ۱۲ : آ ، ت : بی خبران .
 ۱۳ : آ ، ت : یافت بیت دوم درم حذف شده . ۱۴ : ت : اگر . آ ،
 ن . جیاهها . ت : بها - آ ، ت ، ت ، ن : ۱۵ : ت ، ت ، م : چه

لنت عمر دل از ذوق جفای^۱ تو دهد

ز آنکه از دوست جفا خلعت ارباب وفاست

جمله جانها سپر تیر غمت^۲ ساخته ایم^۳

تا کرامیرسد این دولت و این بخت کراست

هر کسی از در لطف تو مرادی طلبد^۴

نامرادی^۵ چو مراد تو بود مطلب ماست

جز غمت نیست مرا در دو جهان هیچ مراد

زانکه زین غم دل مجروح مرا مرهمی است

هر کس^۶ اندر طلب سود برد^۷ سودایی

حاصل سود^۸ علایی ز خیالت^۹ سودا است

۴

قبله دل آفتاب روی اوست

کعبه جان خاک راه کوی اوست

چون ز زلفش گشت^{۱۰} عالم مشکبوی

دوستی این و آن بر بوی اوست

کفر و دین^{۱۱} و نور و ظلمت در جهان

از رخ ماه و شب گیسوی اوست

(۱) ب، ت، م: از پی سراز سروز برخیزند (۲) م: حزب بلاها

(۳) ت، م: بلا (۴) ن: ساخته اند - بیت چهارم و پنجم در ت بترتیب

مفلوب است. بیت چهارم در آیه نمره هفتم تضمین شده (۵) ب، م: هر یکی

آذر در لطف مرادی طلبند (۶) ت، م: تا مرادی (۷) آ، ن: کس

(۸) م: نبرد - ۱۷: ت، م: شود (۹) آ: چنانش (۱۰) آ: گشته.

(۱۱) آ، ن: دین و کفر.

غزل (۳) آ: ص ۲۷۹، مخمس سوم. ت: برگه ۱۸۹ ب. غزل

(۲) ت: برگه ۴۴۲ ب غزل (۲). ن: ص ۴ غزل (۳).

تیر باران بلا بر هر که است
 از کمان پرخم ابروی اوست
 هر گرفتاری که اندر عالم است
 از کمند زلف عنبر بوی اوست
 هر گلی کوزست در باغ وجود
 آب حیوان همه از جوی اوست
 ناله‌های بیدلانش هر سحر
 از دریغ درد و فقد روی اوست
 آتشی کاندر میان جان ماست
 از فروغ نرگس جادوی اوست
 جز غمش درمان نه بینم در جهان
 کین کمال لطف در بازوی اوست
 هر دو عالم گر شود زیر و زبر
 میل رنجوران هجرش سوی اوست
 چند گردی گرد هر در ای علی
 مرهم این ریش از داروی اوست

۵

درین ره هر که او ثابت قدم نیست
 ره جاننش باسرار قدم نیست
 دلی کز ملک معنی بناخیز شد
 درو اندیشه شادی و غم نیست

آ: ص ۴۴۰ مخمش سی و نهم، ب برگ ۱۹۸ ب غزل ۲۸. ت:
 برگ ۴۴۸ الف. غزل ۲۵ - ن: ص ۲۳ غزل ۳۹.
 (۱) آ، ن: ندارد.

بیا در عشق محرم باش زیرا
 ره نامحرمان اندر حرم نیست^۱
 تو همچون قطره از دریا جدایی
 اذانت در عرفان^۲ در شکم نیست
 نمی‌باری^۳ ببحر^۴ انداخت خود را
 ترا دریای گوهر لاجرم نیست
 به دریای فنا انداز خود را
 که آنجا صورت لاوَنَم نیست
 ولی نابود تو شرط است اینجا
 که هرگز آفتاب و شب بهم نیست^۵
 چو قطره غرق دریا شد بکلی
 همه دریاست آنجا کیف و کم نیست
 علی هم نام را بنگر که جز او
 با الله و محمد رهبرم نیست

۶

هر آن دل^۶ کز غمش بر وی رقم نیست
 ندیش در دو عالم جز ندم نیست^۷
 دلی کز درد او درمان نسازد
 وجود او بمعنی جز عدم نیست

(۱) ب، ت : ندارد (۲) ب، ت : هیچ گوهر (۳) آ : نمی‌باری
 ن : نمیدانی (۴) ت : زهر (۵) بیت در ن حذف شده . (۶) آ : جان
 بیت چهارم و پنجم در ب، ت، بیت هفتم و هشتم در ت به ترتیب
 مقلوب است . (۷) الم .

سری^۱ کز سر معنی با خبر شد
 درو گنجایش^۲ شادی و غم نیست
 تو محرم نیستی محروم ازانی
 ره نامحرمان اندر حرم نیست
 جهان از عکس رویش گشته روشن
 اگر اکمه نبیند هیچ غم^۳ نیست
 حجاب تست این هستی موهوم
 که هرگز نور با ظلمت بهم نیست^۴
 تو^۵ در دریای وحدت گم نگشتی
 ازانت در عرفان در شکم نیست
 چو باز چشم همت بستی از کل^۶
 مقرر عز تو جز دست جم نیست
 اگر فانی شوی در بحر توحید
 عیان بینی که آنجا کیف و کم نیست
 بجز همت نیابی راه^۷ مقصود
 همای همت آنجا متهم نیست

آ: ص ۳۷۷ مخمس در) - ب: برگ ۱۸۹ ب غزل ۴. ت برگ ۴۴۲
 غزل ۳- م: برگ ۴۲۳ ب فقط چهار شعر نخستین دارد - ن: ص ۴. غزل
 ۲- خلاصة المناتب برگ ۴ الف. س: شماره ۲.

(۲) س: گنجایی (۱) ت، م، ن: کسی (۳) س: کم (۴) معرعه
 ره نامحرمان اندر حرم نیست. تکرار شده (۵) ب، ت: چو (۶) ت:
 بار از چشم بستی از رخ کل، این بیت در ت به شماره دهم آمده (۷) آ: راه

علی چون همت عالی نداری^{۱۴}
ترا گامی^۱ به^۲ کویش لاجرم نیست

۷

آنکه از سایه لطف تو نشانی یابد^۳
هر که^۴ بیند رخ او تازه روانی یابد
وانکه برخاک کوی تو منزل سازد^۵
عیش صد ساله بر آن خاک^۶ زمانی^۷ یابد
تشنه وصل تو چون راه خیالت سپرد^۸
نزل ره هر نفسی ملک جهانی^۹ یابد
لنت درد تو هر مرده دلی کی یابد^{۱۰}
دولت آن یافت که از^{۱۱} درد تو خوانی^{۱۲} یابد
دل گمان برد که ذوقی ز غمت یافته است
این نه گنجی است که هر کس بیگمانی یابد

(۱) آ، ب : کافی (۲) ب : ز ،

آ : ص ۴۲۸ مخمس سی و یکم . ب : برگ ۱۹۷ ب غزل ۳۱ . ت

ندارد . ن : ص ۲۰ غزل ۳۲ .

(۳) در ن ردیف « وارد » آمده بجای یابد (۴) آ : که ، ب : گر به

(۵) ن : نسازد (۶) آ : درین را . ن : زیانی (۷) ب . خیالت سرزد ،

ن : وصال سپرو (۸) ب : منزل هر نفسی ره ملک جهانی یابد (۹) آ .

یافته هر مرده دلی ، ب : نتوشد (۱۰) ب : بر (۱۱) آ ، ن : جانی

(۱۲) ب : وین .

بیت چهارم و پنجم در ت به نمره مقلوب آمده .

وصف سوز غم^۱ هجر تو کسی را شاید
 که بهر موی از این شیوه زبانی یابد
 گر کنی بردل پر درد علایی نظری
 از جفاهای فلک يك ره^۲ امانی یابد



دلی را کز غم عشقش سرموئی خبر باشد
 ز تشریف بالای دوست بروی صد اثر باشد
 کسی کز غمزه مستش^۳ چو زلف او پیریشان شد
 ز نام و ننگ کفر و دین بکلی بی خبر باشد
 بنی کز ناز کی^۴ طبعش ملولست از گل سوری
 میان آتش جانم مدامش^۵ چون مقرر باشد
 تو در گلخن طمع داری که شاهت همنشین گردد
 کجا آن فر سلطان را درین گلخن گذر باشد
 گدایی را که با سلطان بی همتا بود سودا^۶
 دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و دیده تر باشد^۷

(۱) ب : سوز و شب (۲) آ : بگره .

در ن بعد از بیت پنجم شعر زیر آمده

هر که در ملک غمت نیست ندارد عیشی ای خوشادل که درین کوی مکانی یابد
 آ : س ۳۹۳ مخمس یازدهم؛ ب : برگ ۴۴۶ غزل ۱۹ ، ن : س ۹
 غزل ۱۱ .

(۳) آ : حسنش - ت ، ن : چشمش (۴) ب : نازک (۵) ت : دوامش

(۶) ن : سودا پیدا . (۷) این بیت در ت فاقد است ت : تحر .

سلامت جوی محرومی ز ذوق منصب شاهی
 سریر ملک آن یابد که عزمش پر خطر باشد
 کی از پیمودن آفاق این دولت شود حاصل
 که از پیمودن دریا تحیر^۱ بیشتر باشد^۲
 کسی از سیر این معنی بگفت و گونشد آگه
 کسی را زبید^۳ این معنی کش اندر خود سفر باشد
 علی گوهر کسی یابد که او از سر قدم سازد
 کی افتد گوهر معنی ترا گر قدر سر باشد

۹

هر سحر که بوی لطفش^۴ دل بیالا میکشد
 صورت موهوم را خط در من و ما میکشد
 سایه^۵ درخورشید گم^۶ میگردد و سیمرغ فضل^۷
 زال زار افتاده را از تیه سودا میکشد
 جان خر^۸ امان میشود در^۹ هودج غیب یقین^{۱۰}
 خاطف رحمت^{۱۱} دل از چاه تمنا میکشد
 دست غیرت گلخن از غولان نفس^{۱۲} کرده پاک^{۱۳}

(۱) آ، ت، ن، این مصرعه بمصرعه دوم بیت نهم مقلوب شده (۲) ت:

زمد (۳) این بیت در ب فاقد است.

آ: ص ۴۱۳ مخمس بیست و دوم - ب: برگ ۱۹۴ ب غزل ۳۳ -

ت: برگ ۴۴۶ غزل ۱۷ - ن ص ۱۵ غزل ۲۳.

(۴) آ: زلفش (۵) ن: از (۶) ت، ن: کم (۷) ن: عقل (۸) ن،

حرمان (۹) ن: از (۱۰) ب: العین (۱۱) آ، ن: هاتف همت (۱۲) آ،

ب، ن: نفس. ۱۳ ت: خاک

رخت دل بر گلشن این سقف خضرا میکشد
 چون حجاب ما سوا از دیده^۱ دل دور شد
 شبنم از صحرای کثرت سوی دریا میکشد
 جزو کل جویان خاک کوی آن عالی مقام
 هر که یابد نکستی عزمش با قضا میکشد
 هر که او در کوی وحدت جان خود را ساخت ذوق^۲
 رایت عز و شرف تا به ثریا میکشد
 در خم زلفش چو پنهان گشت^۳ هر پیدا که هست
 نور رویش آن نهان در خویش پیدا میکشد^۴
 ابر جودش کونثار فیض رحمت^۵ میکند
 خاکیان خسته را در صف اعلا میکشد
 زبده^۶ اسرار کون و نقد معیار وجود
 در نهاد پیکر خاکی از آنجا میکشد
 چون علایی صید عنقای جلالش گشت از آن
 بر ضمیرش داغ اشکال معما میکشد

۱- آ : ذره . ۲- ت : ساخت از ذوق . ۳- آ : گفته

۴- آ : نور رویش در نهان آن نور پیدا میکشد . ۵- ت : اعلی

۶- پ ، ت ، ن : میکشد . ۷- ت : دیده بیت ششم و هفتم در آن ندارد
و بیت نهم و دهم در آ ب ترتیب مقلوب تضمین شده .

۱۰

ارباب ذوق در غم تو آرمیده‌اند
 از^۱ شادی و نعیم دو عالم رهیده‌اند
 حوران خلد را به پیشیزی نمی‌خرند
 تا از^۲ صفات حسن^۳ تو رمزی شنیده‌اند
 پالوده^۴ شکنجه عشق اندزان سبب
 ز آلودگان جیفه دنیا بریده‌اند
 از ضیق خاتقاء صور خرقه^۵ وجود
 بس طارم حظایر قدسی کشیده‌اند
 از ناز یار و محنت اغیار فارغند
 چون در سرادقات جلالش^۶ رمیده‌اند
 در مجلس شهود نشسته ملوک وار
 ذوقی ز جام انس بصد جان خریده‌اند
 جان را بیاد داده و دل پایمال عشق
 جلباب نام و پرده دعوا بریده‌اند
 بر بوی مهرتست علایی رهین غم
 کین دولت از ازل بگلش دردمیده‌اند

غزل (۴): آ: س ۳۸۱ مخمس چهارم - ب: برك ۱۸۸ ب غزل ۳ -
 ت: برك ۴۴۲ غزل ۲ - ن: س ۵ غزل ۴ -
 ۱ - ت: وز. ۲ - آ، ن: از، ب: تا. ۳ - آ: صفای حسن -
 ن: صفای روی ۴ - ت: چون ۵ - ب: خرقه صور. ۶ - آ: ت:
 مفابر. ۷ - ت: رسیده ۸ - آ: اسباب

۱۱

بر جان مستمندان داغی ز غم نهادند^۱
 کز سوز او دو عالم در حیرت^۲ افتادند
 چون بر در^۳ جلالش عالم جوی نیرزد
 بر هر گدای مفلس این در چرا گشادند؟^۴
 بوئی ز زلف آن مه^۵ بگذشت در^۶ دو عالم
 ذرات کون^۷ از آن بومست می افتادند^۸
 چندین هزار بیدل بی بوی آن سعادت
 دلها نثار کردند جانها بیاد دادند
 مستان حضرتش را آدامگه بلا شد
 با^۹ صد هزار محنت در^{۱۰} یاد دوست شادند
 قومی که پی^{۱۱} نبردند بویی ز خاک آن در
 در راه کشف و تحقیق آنها کم از جمادند
 چون دیده آن ندارند تا روی دوست بینند
 از مادر طبیعت گویی مگر نژادند
 سرگشتگان راهش بر نفس اگر سوادند
 هرگز عنان همت در دست او^{۱۲} ندادند

آ : ص ۴۳ میخمس بیست و هفتم، ب : برك ۱۹۵ ب غزل ۱۰۷ - ت
 ندارد . ن ص ۱۷ غزل ۲۷

۱ - ب : نهادند زغم . ۲ - ب : حیرتش دو عالم در گفتگو .

۳ - ب بردل، ن : پرتوی . ۴ - ب : ندارد . ۵ - ن : بر ۶ - آ بان :

و وادند . ۷ - آ : در ۸ - آ : بر ۹ - ب : در ۱۰ - ب : عنان

همت بی وسات . ۱۱ - ب : شوره کان

شورید گان عشقش بر چار سوی غیرت
پیوسته چون علایی با خویش در جمادند

۱۲

ای خوشادم^۱ کین دل از غوغا قدم بیرون زند
در فضای قدسیان^۲ جان خیمه بر گردون زند
چارطاق جسم با این ششدر و^۳ پنج آشیان
جمله بر هم سوز^۴ و دل چتر^۵ بر هامون زند
بارگاه انس^۶ در صحرای عزت^۷ بر کشد
میخس اسرار و طنباش ذوق^۸ و علم استون زند
عقل کلی دامن همت بر افشاند^۹ ز خاک
مهر اقبال ابد^{۱۰} بر هیئات^{۱۱} مکنون زند
چشم هامان امل گر بر کند دست یقین
روح روحانی قدم در قدس با هارون^{۱۲} زند
از هوای نفس گر یکدم^{۱۳} خلاصی باشدش
در هوای لامکان لاف از ملک افزون زند
عقدۀ چون و چرا در وحشت آباد بدن
مانده^{۱۴} و بر طارم علوی دم بیچون زند

آ - ص ۱۱ ع . مخمس بیست و یکم ب : برک ۱۹۴ ولف غزل ۲۱ -
ت : برک ۴۴۵ غزل ۱۵ - ن : ص ۱۴ غزل ۲۲
۱ - آ، ت : خوش آندم ۲ - آ، ن : لامکان ۳ - آ، ن : هر جان این
ششدر و ۴ - ن : سازو ۵ - آ، ن : خیمه ۶ - ب، ت : رقص ۷ - ت :
باعزت، ن : غربت ۸ - ب، ت، ن : ذوق علم ۹ - آ : بیفشاند ۱۰ - ت :
آید ۱۱ - ن : در هیئت ۱۲ - آ : با آمون ۱۳ - ن : یکره ۱۴ -
ب، ت : ماند

تا از این ظلمت سرای تیه حرمان بگذرد^۱
 دست همت در جناب کبریایی^۲ چون زند
 چـون نسیم روح ریحان^۳ ریاض انس^۴ دید
 پای رفعت بر سر این صورت مکنون^۵ زند
 ارغنون عشق چو با نغمه توحید ساخت
 مطرب شوق جمالش نالهای موزون زند
 گر رهد روزی علایی از کشاکشهای نفس
 زین^۶ کشاکش کام^۷ جان^۸ بر تقد افلاطون زند

۱۳

رندان جان فشان چو^{۱۰} قدم بر^{۱۱} فنازنند
 بر خوان درد هجر صلاهی غنا^{۱۲} زنند
 از آب دیده غسل کنند و بطور دل
 از سر علم^{۱۳} ناله «فاغفر لنا» زنند
 از شر دیو طبع کنند التجا بدوست
 تیر نیاز بر هدف «عافنا» زنند

۱- ت : بگذرم ۲- ت، ن : ندارد ۳- آ : کبریا او - ۴-
 آ : و ریحان در - ت : و ریحان، ن : ریحانی ۵- آ : قدس ۶- آ : بر
 سر این صورت استون - ب : بر سر و بر هیئات میمون ت : بر سر و بر هیئات
 مکنون ۷- ن : این ۸- ن : کشاکشها ۹- ت : ندارد
 آ : قص ۳۹۰ مخمس نهم، ب : برك ۱۹۰ ب غزل ۹- ت : برك ۴۴۳
 غزل ۵- ن : ص ۸ غزل ۹ ص : شماره ۳
 ۱۰- ت : که ۱۱- آ : در ۱۲- ب : عنان، ت : عنا ۱۳- ن
 آ، ن : بیت دوم و سوم به شماره مقلوب است

چون شسته اند لوح دل از ظلمت حدوث
 در درس غیب نعره «فاکتب لنا» زنند
 مستان جام شوق که در مجلس شهود
 در استزاد^۱ آن دم «اتم لنا» زنند
 از مدین وفا چو بقدر صفا^۲ رسند
 بر صخره قبول کرم «ربنا» زنند
 در سیر سر عالم بی منتهای عشق
 گام نخست بر سر این تنگنا زنند
 چون در ریاض انس شراب بقا چشند
 خوش تیغ ترك بر رخ دار فنا^۳ زنند
 باداغ مفلسی چو علایی خیام عز
 بر سدره قناعت و اوج غنا^۴ زنند

۱۴

چون جمالش نظر بر^۵ خورشید تابان میکند
 آفتاب از رشك حسش روی پنهان میکند
 تا پریشان گشت زلفش بر رخ چون آفتاب
 باد شوقش ابر جانم را پریشان میکند

۱- ت: امتداد ۲- ت: صفا بیت هفتم درج نوشته ۳- ب: ن: دارالبقا ۴- ت: غنا
 آ: ص ۴۰۲، مخمس شانزدهم، ب: برك ۲۹۲ الف: ۱۹۲ ب: غزل
 ۱۵۰ ت: برك ۴۴۴ غزل ۱۰- ن: ص ۱۱ غزل ۱۹
 ۵- آ: جلوه بس، ت: طنز بر، ن: را نظر

تیر عشقش کز کمان ابروان گردد رها
 عقل را میدوزد و قصد دل و جان میکند
 سرو آزادی کند از سرو قدش در چمن
 چون هوای باغ آن سرو خرامان میکند
 ناله‌های آتشینم در فراقش هر سحر
 قصد^۱ احراق حجب بالای کیوان میکند
 چرخ چون تاب‌غمش ناورد زینرو هر زمان
 جان ما افسوس بر گردون گردان میکند
 گرمی وصلش بصد جانت میسر میشود
 رو گران جانی مکن چون دوست ارزان میکند
 جان که مشّت خاک را میگیرد همچو سرو^۲
 کو بجرأت قصد خلوت گاه سلطان میکند
 گر بدین جان محقر از علایی قانعد
 خوش برافشان گر چو لطفش کار آسان میکند

۱۵

عارفان سر خطاب از که و صحرا شنوند
 رمز^۴ پر شور و شتاب از کف دریا شنوند

۱ - ت : فصل ، ۲ - بیت ششم و هفتم در آ به نمره مغلوب تضمین شده
 ۳ - آ : دامنگیر او شد همچو سرو ، ب : دامنگیر او شد چون نبرد ت ،
 جان که شیب خاک دامنگیر او شد جان نبرد.
 آ : ص ۳۸۹ مخمس هفتم ، ب : برك ۱۹۰ الف غزل ۷۷ : ص ۷ غزل ۷
 ۴ - ب : زهر

شمه‌ی از سوز غمش در دل آتش بینند

بوی لطفش ز دم ادب و بکنا^۱ شنوند

هر سحر گاه چنان شور^۲ بر آرند زجان

رب سلم^۳ همه از گنبد خضرا شنوند

حرف خذلان قضا از سریس^۴ خوانند

راز اسرار^۵ ازل از^۶ دل طه شنوند

مصر دل را چو ز فرعون هوا پاک کنند

صدق موسی هدی از ید بیضا شنوند

قدسیان کوس «اطیعوا الله» بر جان گویند

از دل و نفس «سمعنا و اطعنا» شنوند

بر ندای گرمش کرده روانها مسرور

چون ز آثار وفا شکر موفا^۷ شنوند

در ملامت که عشاق که دیوان قضاست

پاکی یوسف جان را ز زلیخا شنوند

سد این راه پرده^۸ علایی است اگر برخیزد

صوت تسبیح وی از صخره خما شنوند

۱ : ن ادب یکتا . ۲ : آ : ندارد . ب : جهان سوز . ۳ : ب

رب لبسم . ۴ : آ : رخ یاسین ، ب ، ورق . ۵ : ب قدم ، ن : قدر

۶ : آ : در - بیست ششم در ب تنوشته . ۷ : ن : موفا . ۸ : آ : ندارد

ن : ارض و سموا

۱۶

عاشقان^۱ عکس رخت درهمه اشیا بینند
 سر سودای تو در سینه هویدا بینند
 هر کرا يك نفسی با^۲ تو مهیا گردد
 دو جهان پیش درش عیش مهیا^۳ بینند
 خالک راهی که سگ کوی تو بروی گذرد
 توتیای رعد^۴ دیده^۵ بینا بینند
 درد عشقش که حمایت گر هر در مانست^۶
 خوش تر از مایده^۷ جنت مأوا بینند
 آتشی کز غم تو رخت دل و جان سوزد^۸
 از فروغ تپش^۹ نور تجلی بینند
 از وجوه سزیه^{۱۰} خط اسما خوانند
 پس بتحقیق همه عین مسمی بینند
 هر چه هست آن همه آئینه ذاتت دانند^{۱۱}
 روی مقصود در آن آینه پیدا بینند

آ : ص ۴۰۹ مخمس بیستم، ت : برگ ۱۹۲ ب غزل ۱۹، ت : برگ
 ۴۴۵ غزل ۱۴ - ن : ص ۱۴ غزل ۲۱
 ۱ : ن : عارفان ۲ : ب : در ۳ : ب : عید مهیا - ت : عیدها
 ن : فطرمولا ۴ : ن : سر ۵ : ب : رنده ۶ : آ : درمان نیست
 ۷ : ن : برد ۸ : آ : قبش، ت : قیس ۹ : ب : سزیه ، ن : وجود
 همه اول ۱۰ : ب، ن : خوانند ۱۱ : آ، ن : شوق

عودجان را همه شب سوخته در مجمر ذوق

دم خوشبوی صبا در دل ازینجا^۱ بینند
دست همت به بد و نیک جهان نالایند
چون دل از هر چه دورنگی ست^۲ مبرایینند
سالکان توشه این ره ز فنا ساخته اند^۳
دولت آخرت از محنت دنیا بینند
در لباس تعب و فقر^۴ بدومی نازند
کز پلاس^۵ غم او روح مسیحا بینند
جفت^۶ الجنه چو کرده است^۷ علایی تحقیق
کز پی^۸ رنج و تعب گنج مکافا بینند

۱۷

هر سری کز سر عشقش واله و شیدا شود
از بد و نیک وجود خویش ناپروا^۹ شود
در^{۱۰} سویدای دل هر کس که این سودا نشست
عاقبت جان و دلش روزی درین سودا شود

۱- ن : ریحان ۲- ن : رنگست ۳- ب، ت : سازند ۴-

ت : پلاس فقر ۵- ن : بلاو ۶- ن : فقت ۷- ن : که کردست

۸- ن : پس

آ : ص ۳۹۵ مخمس دوازدهم، ب : برگ ۱۹۱ ولف غزل ۱۱

ت : برگ ۴۴۲ غزل ۷- ص غزل ۱۲

۹- ت : ناپیدا، ن : بی پرا

۱۰- ت : بر

نیکنامی بایدت پیرامن این در مگرد
 هر که روی مه بگل پوشد سبک^۱ رسوا شود
 آب حیوان بایدت در ظلمت نابود شو^۲
 کآنکه چشم از خود ببندد^۳ چون خضر بینا شود
 حل نگردهر گز این معنی ترا با خودی^۴
 چون ز خود فانی شوی این مشکل حلوا شود
 آب چون از ابرافتد قطره خوانندش همه
 چون بیحر انداخت خود را نام او دریا شود
 در صدف او را بلطف خویش گیرد در کنار
 بیگمان از یمن ذاتش در بی همتا شود
 گشته از غوغای عشقش عالمی پر شور و شر
 هر کجاذد خیمه این دولت یقین غوغا شود
 تا کی این آتش بخش پوشی علایی از نظر
 کاخر از خس پوش فکرت این شر پیداشود

۱۸

از تفحات قدم حضرت اسما گشود
 و ز نسیمات کرم صورت اشیا نمود
 مهر محبت نهاد بر دل اهل وفا
 داغ ارادت کشید بر رخ گیر و جهود

۱ - ت، ن: ندارد ۲ - ن: پیوشت: در ظلمتی آباد شر

۳ - ت: به بندد ۴ - ن: پیوشت ۵ - ت: جلوا ۶ - ن: حسنش

خاک سرکوی او شاه و گدا و امیر
 آینه روی او کون و مکان و وجود
 سابقه فضل او مظهر نوح و خلیل
 صاعقه قهر او مهلك عاد و ثمود
 مور و مگس سیرها دیده درین پردها^۱
 مرغ و وحوش و طیور جمله صفوف و جنود
 صاحب^۲ حکمت کشید خط حروف حدوث
 شحنة غیرت بهشت صورت بود و نبود
 قطره بدریا شده مطلق بیجا شده
 بحر محیط قدم شده در حدود؟
 مشرع ادبار ما پرده پندار ماست
 هر که از این بندرست گوی زدولت ربود
 دید علایی عیان بر ورق کائنات
 جمله ذرات کون پیش رخس در سجود

۱۹

نقاب کبریا روزی اگر از روی بگشاید
 هزاران بیدل شیدا^۴ زهرسویی برقص آید

۱ - ص ۳۸۸ مخمس هشتم - ب : برگ ۱۹۰ ب غزل ۸ - ن : ص

غزل ۷

۲ - ب : دیرها ۲ - آ : کاتب، ت : حاجت ۳ - ب : صفحه

۴ - آ : بیدل و شیدا.

اگر از عکس رخسارش شعاعی بر زمین افتد
 بسا انوار^۱ روحانی که^۲ خاک تیره بنماید^۳
 نسیم زلفش از بر کوی مشتاقان گذر سازد
 حریق نار هجران را ز آتش راحت افزاید^۴
 باندوهش^۵ بودشادی، بیادش از غم آزادی
 که اندوهش روان بخشد، بیادش بوی جان آید^۶
 بسان ذره در رقصند دلها از غم رویش
 ولی آن شه کجا هر گز درین ظلمت سرا آید^۷
 غبار دل نمی‌زیبد که بر روی غمش آید^۸
 صدای^۹ جان هر عاشق جنایش^{۱۰} را نمی‌شاید
 هزاران سردرین سودا که بوئی از درش یابند^{۱۱}
 ولی این گنج راهر مفلسی درخور نمی‌آید^{۱۲}
 ز مهر مهر روی اوهر آنکو دولتی یابد
 ببوی لطف او آید هر آن بیدل که پیش آید

آ : ص ۱۰۰ مخمس پانزدهم ، ب : برگ ۱۹۲ الف غزل ۱۴ - ت :
 برگ ۴۴۴ غزل ۹ - ن : ص ۱۱ غزل ۱۵
 ۱ - ن : کانوار ۲ - آ : ز ۳ - آ، ت، ن : نماید . ۴ - آ :
 انداید ۵ - ن : ز ۶ - آ : زیادش ۷ - ن : روح آساید ۸ - ت :
 مصراع حذف شده ۹ - ت : مصرعه حذف شده ۱۰ - آ : مقام ۱۱ - آ :
 حیاتش، ب : چنانش شعر در ن حذف شده ۱۲ - آ : یابد ۱۳ - آ، ن :
 ولی هر مفلسی این گنج را در نور نمی‌شاید

علی چون در خور یادش نئی رونوحه‌ی کن برخود^۱
کسی را شاید این کو دل بغیر او نیالاید

۲۰

ای شده نور خدا از مه روی تو پدید
خرم آنکس که درین عید مه روی تو دید
بخرابات فنا محو شود در لمعات
از می^۲ عشق تو یکجر عمر آنکس که چشید
توتیا خاک شود^۳ در نظر همت او
آنکه در دیده ز خاک در تو سر مه کشید
چون مه نو شود انگشت نما در همه جا
پشت هر کس که ببوسیدن پای تو خمید
شده از طالع فرخنده سر افراز جهان
آنکه از صدق و ارادت بر کاب تو رسید^۴
ای علی رو نظری کن ز سر صدق و صفا
که بجائی نرسد بی نظر پیر ، مرید

۲۱

۱ - آ : نوحه خود کن ن : نوحه کن برخود

۲ : ص ۴۴۳ مخمس اصل و پنجم. ب، ت ندارد - ن : ص ۲۳، ۲۴

غزل ۴۰

۳ - ن : آ ۲۲ - ن : شود ۴ - آ : دوید

آنکه بر^۱ هرورقی عکس جمال تو بدید
 عرق^۲ آبی ست که يك قطره بلذت بخشید^۳
 در زکام غم عشق^۴ تو فرو رفت بخاک^۵
 آنکه از طره^۶ مشکین تو بوئی نشید
 هر که بیرون زخود اندر طلبت^۷ سعی نکرد
 از پی آب چو ماهی بهمد عمر^۸ طپید
 آنکه با عقل طلب کرد همه عمر نیافت
 و آنکه بی خویش در آمد بیکی لحظه^۹ رسید^{۱۰}
 خواب چهل از حرم قرب مرا دور فکند
 ورنه نزدیک تر از دوست کسی هیچ ندید
 از تجلی^{۱۱} جمالش همه ذرات وجود
 مست عشقند بیادی که از آن کوی وزید
 همه در پرده^{۱۲} لطفند چه هشیار و چه مست
 همه در عین وصالند چه پیر و چه مرید
 چون تو او را همه بینی همه دانی یقین
 یافتی گنج حقیقت که بران نیست مزید

آ : ص ۴۱۶ مخمس بیست و چهارم، ب : برك ۱۹۶ الف - ت برگ
 ۴۱۷ غزل ۲۱، م برك ۴۲۳ غزل ۳ - ن : ص ۲۱ غزل ۲۳ - ص : شماره ۹
 ۱ - آ، ن : در ۲ - ت، م : غرق ۳ - ت : بخشید ۴ - ت، م :
 هجر ۵ - ن : جان ۶ - آ : طابش، ب، م : طلب ۷ - ب، م : همه
 ۸ - آ، م : لمجد ۹ - م : نرسید ۱۰ - آ : تجلی ۱۱ - ت، م، ن :
 پرورده

تابش عکس رخس زپس پرده بتافت
شبم جان علایی سوی خورشید کشید

۲۲

« از کنار خویش می‌یابم دمام بوی یار

زان همی گیرم بهر دم خویشتن را در کنار»^۱

چون^۲ کنارم را میانی نیست پیدا هر زمان

در میان خون دل جانم غمش^۳ گیرد کنار

چون میانش را کناری نیست^۴ زان در حیرتم

کان چنان نازک میانی هست^۵ دایم بی کنار

نی میانش را کناری^۶ نی کنارم را میان

وز^۷ میان آتش عشقش نمی‌یابم کنار

آ : ص ۳۴۷ مخمس سی و هفتم . ب : برگ ۱۹۳ الف غزل ۲۰ خلاصه
المناقب برگ ۷۹ الف

۱ - مطلع از غزل مولوی (کلیات شمس ج ۲ چاپ استاد فروزانفر ص ۲۹۲)
۲ - کنار : دریافت اسرار و دوام مراقبت را گویند (اصطلاحات عراقی) - در خلاصه المناقب چنین آمده : « مراد از کنار اول دل باشد و از کنار دوم مراقبه و مراد از میان اول وجود مطلق بود و از میان دوم تجربه صفات و ثبات بر مراقبه و مراد از بوی نفحات ربانیه باشد. »

شرح این غزل در خلاصه المناقب و کاشف الاسرار از آذر اسفراینی (م . ۱۳۶۶ هـ) آمده است . ۳ - آ : همی - ب . ن : بیت دوم و سوم به ترتیب مغلوب آمده ۴ - آ : کنارم را میانی نیست ۵ - ن : میان نیست دارم ۷ - آ : کنار و ۸ - آ : در

بر کنار است آنکه سودای میانش در سراسر است
 و زمین آن خورد بر کز بود خود شد بر کنار^۱
 نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون
 از میان این چنین دولت کسی جوید کنار
 از کناری^۲ گر علی بوی میانش یافتی
 در خیال آن میان از خویش گشتی با^۳ کنار

۲۳

گر نسیم وادی اسرار خواهی تن گداز
 و ر تجلی^۴ جمال یار خواهی جان بیاز
 تن چو زندان است و جانت بند راه جان جان
 جان جان گر بایدت بایند و بازندان نسا^۵
 هر که^۶ غیر اوست دشمن دان تواند در ره دوست^۷
 در حضور دشمنان بادوست نتوان گفت راز
 شیوه رندان این درگاه جانبازی بود
 چون تو این بازی نداری در ره او کج مبارز^۸

۱ - آ : از میان آن بر خورد کز خود شود او بر کنار ۲ - آ، ن :
 کنارش ۳ - آ، ن : بر
 آ : ص ۴۳۹ مخمس سی و هشتم - ب : برگ ۱۹۷ ب غزل ۳۸ - ت :
 برگ ۴۴۷ غزل ۲۳ - م : برگ ۴۲۳ و غزل ۶ ن : ص ۱۹ غزل ۳۱ -
 س : شماره ۱۱
 ۴ - آ : تجلی ۵ - آ، ت، م : بساز ۶ - م، ت : چه ۷ - م :
 او ۸ - این بیت ن ندارد سوم و پنجم آ ندارد

طاعت و زهدریایی را برین^۱ در قدر نیست
 نخفهئی آنجا نیارد^۲ کس بجز^۳ سوزو گداز
 پیش^۴ باران بلای دوست هر کو سر نهاد
 بر فراز طارم علوی کنندش سر فراز
 باغم عشقش^۵ تو از لذات جسمانی مگو
 با وجود روضه رضوان تو از گلخن مناز
 فیض روح قدس^۶ اگر خواهی تواندر^۷ سیرجان
 مرکب حرص و هوا را در پی غولان مناز
 چتر رفعت بر سر کیوان^۸ علایی بر کشی^۹
 چشم همت گرا زین دونان به بندی همچو^{۱۰} باز

۲۴

در محیطی فگنده ام زورق
 که دو عالم دروست مستغرق
 نی ز زورق توان شناخت محیط
 نی محیط از وجود آن زورق

۱ - م، ن : بر آن ۲ - ت، م : نیابد ۳ - م، ت : به ۴ - ن :
 زیر ۵ - آ : و دردش ۶ - آ : فیض روح القدس ت : فیض از روح القدس
 م : فیضی از روح القدس ، ن : فیض ارواح قدس ۷ - ب، م : برو ۸ -
 م ، گردون ۹ - آ : میزنی - ت : کشی ۱۰ - آ : بدوزی همچو - م :
 تو بر دوزی چو - ن : چو بر دوزی چو ۱۱ - ت : مار

آب شد زورق و ز سیل^۱ آسود
 این است معنی مشکل و^۲ مغلق
 بتفاوت مبین^۳ که اصل وجود
 نشود مختلف بهیچ نسق
 کفر و اسلام و بدعت^۵ و سنت
 اختلافست در میان فرق
 حق^۶ پرستی و ما و من گفنی
 راه گم کرده زهی احمق
 ای علی لفظ ماومن حمق است
 چون ز ما بگذری چه ماند حق

۲۵

ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال
 و الهان حضرتت را از خود و جنت ملال
 مفلسان کوی شوقت^۷ را غلامی کرده چرخ
 سالکان راه وصلت را دو عالم پایمال

آ : ص ۴۳۲ مخمس سی و چهارم - ب : برگ ۱۹۶ الف غزل ۲۱ -
 ت : برگ ۴۴۷ غزل ۲۲ - ن : ص ۲۳ غزل ۳۹
 ۱ - آ : وزمیر، ب : درسیل ۲ - ت ندارد ۳ - آ، ن : مبین
 ۴ - ت، ن : اهل ۵ - ت : ورعه ۶ : آ، ب : خود
 غزل I : آ : ص ۳۷۴ مخمس اول - ب : برگ ۱۸۸ ب غزل I -
 ت : ندارد ، خلاصه المناقب برگ ۲۴ ب - م : برگ ۴۲۳ و غزل I - ن :
 ص ۳ غزل I - س : شماره ۱
 ۷ - م : طوقت

عارفان وصف تو مغبوط اشراف ملک
مدبران در گهت سر گشته تیه^۱ ضلال
شماه از فیض لطف بوی برده نه فلک
گشته سرگردان بگرد آستان ماه و سال^۲
آتش از لطف گلستان گشته در پیش خلیل^۳
خورده نمرودی بقهر از نیم پشه گوشمال
بلبلان را نغمه تسبیح در بستان غیب
وحده گویان بزیر گلبن باغ وصال
طوطیان طارم علوی بر آورده ز جان
نعره های ما عرفناک ای قدیم ذوالجلال
پرتوی از عکس رویت تافته بر آب و خاک
خاک ازان^۴ پوشیده چندین خلعت حسن و جمال
خانه^۵ صنعت چوبست این نقش تمثال وجود
مهر شد بر تخته غیب از مثال این بی مثال^۶
عاشقان در گهت از مفخر خاصان شدند
گمراهان آستان گشته در دوزخ نهال
و اصلا ن بزم تو شاهان هر دو عالمند
رانندگان کوی تو مهجور از کوی وصال^۷

۱ - ب، ن، س : چاه - ۲ - ب : ما وصال - م : مال و سال - بیست سوم
در خلاصه المناقب فاقد است. ۳ - ب، م : نوشته ۴ - آ : ازو ۵ - م :
خلیه ۶ - آ، ن : این مثال از بی مثال ۷ - بیت دهم و یازدهم در خلاصه
المناقب، آ، ب، م فاقد است

هر که برخاک درت ره یافت عزى^۱ یافت او
 کز بیان وصف او فرسوده شد پر^۲ مقال
 پیش، جروحان هجرت نیش نوشی پر شفا^۳
 تشنگان وصل را هر آتشی چون صد زلال
 کشتگان تیغ عشقت زندگان جاودان
 صید شاهین غمت شاهان ملک بی زوال
 باده نوشان غمت^۴ داود و معروف^۵ و جنید
 جانقروشان رخت^۶ عمار و سلمان و بلال
 ذره‌ی^۷ درد تو داروی دل هر با خبر^۸
 زیور ذکر تو زیب جان هر صاحب کمال^۹
 در تمنای وصال^{۱۰} شد علایی جان فشان
 تا چه خواهد برد^{۱۱} آخر زین تمنای محال

۲۶

ای راح روح پرور وای^{۱۲} ریح روح^{۱۳} نام
 بوی حیات از^{۱۴} نفست میدمد^{۱۵} مدام

۱ - آ: عزت - ب: ن: ندارد ۲ - آ: سر - ب: سیر ۳ - آ: ب
 نوش و هم شفا ۴ - م: درت ۵ - م: معروف و داود ۶ - آ: ب: ن:
 درت ۷ - نعمان ۸ - ب: م: دردی ۹ - م: بیخبر ۱۰ - م: جمال
 ۱۱ - م: خیالت ۱۲ - آ: ب: ن: دید
 آ: م: ۳-۴ مخصص چهاردهم، ب: برگ ۴۴۴ غزل ۶۱ - ن: ص ۱۲
 غزل ۱۲
 ۱۳ - ت: ن: ای ۱۴ - روح ریح ۱۵ - ب: ن: هر ۱۶ - آ:
 می‌وزد، ب: ت: میدهد

هر صبحدم ز مجلس روحانیان قدس
 با تشنگان شوق^۱ دهی^۲ شربت غرام^۳
 بر خاک کوی دوست گذشتی مگر سحر
 کز لطف جان فزای همه راحتی و کام
 گر در سرادقات جلالش رسی دهی
 زین جان مستمند رسانی یکی پیام^۴
 کین مفلس شکسته مهجور آن جناب
 بر خاک راه حیرت میگویدت^۵ سلام
 عمریست تا ز سدره^۶ قربت فتاده است
 با دیو نفس در قفس طبع^۷ و بند کام
 نی پای سیر و نه ره مقصود، نی قرار^۸
 نی صبر و نی امید مگر رأفت^۹ کرام
 درگاه^{۱۰} جود راجه زیان کرده^{۱۱} میشود
 کار دو کون اگر کنی از یک نظر تمام^{۱۲}
 دریای^{۱۳} فضل موج کرم می زند هر آن^{۱۴}
 مرکب علاییا ! مگر آنجا کنی منام^{۱۵}

۱ - آ : مستقیان عشق ۲ - آ : ترا ۳ - آ، ب، ت : مدام ۴ -
 آ : سلام ۵ - ت : میگوید یکی ۶ - ب، ت : رسده ۷ - ن : طبع -
 در آ : «و» نوشته ۸ - ب : نی یارونی سرور و نه مقصود نی قرار - ت :
 بی یار و بی سرور نه مقصود بی قرار ۹ - آ : آفت ۱۰ - ب : ت : دریای
 ۱۱ - ت : گرد ۱۲ - ت : کار دو کون خسته ازین یکنظر تمام ۱۳ -
 ب : درگاه ۱۴ - ت : ازون ۱۵ - آ : لکام.

۲۷

گشته تا محو تجلای^۱ جمالش جانم
 دیده‌ام حسن و جمالی که درو حیرانم
 تا شد از صفحه دل محو نقوش کونین
 خط رخسار تو هر لحظه درومی خوانم^۲
 روز گاریست که هم طالب و هم مطلوبم
 طرفه حال است که هم در دم و هم درمانم
 کافر عشق من بیدل و دین تا گشتم
 فارغ از شک و یقین بی خبر از ایمانم
 تا شدم همچو علی پادشه ملک فنا
 اسب همت بسوی ملک بقا میرانم

۲۸

تا نیفشانی درین رهدامن از جان و جهان
 در جهان و جان^۳ نیایی فیض اندر سر جان
 گر زنی برسد^۴ یا حوج هوا یکدم قدم
 از نسیم صبح اسرار قدم یا بی نشان

آ : ص ۴۴۱ مخمس چهلیم - ب : ت ندارد - ن : ص ۲۴ غزل ۳۱
 ۱ - ن : تجلی ۲ - ن : می بینم - بیت چهارم در آ به نمره دوم
 است .

آ : ص ۴۲۵ مخمس بیست و نهم - ب : برگ ۱۹۵ ولف غزل ۲۴ -
 ت : برگ ۴۴۶ غزل ۱۸ - ن : ص ۹ غزل ۳۰
 ۳ - ب : ت : جهان جان ۴ - ت : سدره

چند برفوت منال عاریت نالی ز دهر
 تاکی از بهر مراد^۱ تن بغم داری روان
 خاکدان دیو با غولان نفسانی^۲ گذار
 عیش بارو حانیان کن^۳ بر ترپرازهفت آسمان
 روح انوار صفا از بی صفایان تو مجو
 یمن آثار هما از منظر بومان مدان^۴
 ناله راهمدم گزین گریه^۵ را همسایه گیر^۶
 جام غم بروی ایشان خوش کن اندر هر زمان
 بیدلان را ساقی از اشکست و مطرب آه^۷ دل
 عاشقان را لذت از درد راست و راحت سوز^۸ جان
 عشق سلطانست^۹ چون مهمانت آید^{۱۰} نزل^{۱۱} او
 دیده^{۱۲} و دل ساز و جان شکرانه آ^{۱۳} اندر میان
 عشق جانان آتش و جان علایی خس بود^{۱۴}
 خس چودر^{۱۵} آتش فنا شد دیگر او را خس مخوان

۲۹

نقدحیات خواهی جان کن فدای جانان

کین^{۱۶} است در ره عشق آئین مهربانان

۱: ب، ت: مدار - ۲: ت: بقای - ۳: ت، ن: کنی - ۴: ت: ندارد -
 ۵: آ، ت: سایه - ۶: آ، کن: ۷: ت: جان - ۸: ب: ساز - ۹: ت: سعید
 ۹: آ: سلطانی است - ۱۱: ب: باشد - ۱۱: آ: نزول - ۱۲: آ: دو ندارد - ۱۳: آ:
 ساز - ۱۵: آ: درد - ۱۶: ت: کاین است .

آ: ص ۴۰۵ غزل هجدهم - ب برگ ۱۹۳ الف، غزل ۱۷ - ت: برگ ۴۴۴
 ۴۴۵ غزل ۱۲ - ۱: ت: جان - ۲: ت: در سائر نسخ: او - ۳: آ: حان - ۴: آ: کاین
 است - ت: کاینست

مستان جام شوقش بر بوی لطف هرشام
 بر در گه جلالش آیند جان فشانان
 آنانکه زنگ هستی از لوح دل زد و دند
 از جان نفور^۱ دارند دل در هوای جانان
 مرغان سدره هرشب حیران بید لانش
 چون درخروش آیند افسون عشق خوانان^۲
 از چشم بد نهانند وز^۳ خویشتن نهان تر
 عالم شده سمن بو ازخوی^۴ آن^۵ نهانان
 چون تیره روز گاری زان^۶ ره نشان چه پرسى^۷؟
 گر ره روی نشان جواز راه بی نشانان
 گر کام خواهی از دوست نا کامی ست کامت
 کز گلشن و صالش دورند کامرانان
 عقل و دل اندرین ره جان را عقیه آمد
 کاین^۸ کار باژ^۹ گونه ناید ز کاردانان

در وصف سر حسنش گرلال شد علایی
 خوش باش کاوست آگه از حال بی زبانان

۱: بجز. آ، ب، ت: نقوتر - ۲: آ: دلهای نی زبانان - ت: افسوس عشق

خوانان - ۳: آ، ن: از - ۴: ب، ت، ن: بوی - ۵: ن: این - ۶: ن: زین - ۷:

ب، ت: جویوه ن: خواهی ۸: ت: کین - ۹: آ، ن: باز .

۳۰

تاچند درد^۱ عشقش دارم نهفته در جان
 پنهان چه دارم آتش چون دود نیست^۲ پنهان
 چون نیست درد عشقش دار و پذیر پس من
 بیهوده چند پویم در آرزوی درمان
 داروی درد این ریش از هر طبیب مندیش
 کین را دوا نیابی جز درد و داغ^۳ جانان
 ادبار هستی ما شد پرده جمالش
 ورنه ز راه تحقیق خورشید نیست پنهان
 از من مجوی راهی چون رام نیست بختم
 کی^۵ راه^۴ داند آنکو در^۶ خویش گشت^۷ حیران
 دور حیات هستی^۹ آخر شود ولیکن
 نبود حیات^{۱۱} جان راهر گز فزای دوران
 هر دم که بی غم او از سر دل برآید
 آن دم ز راه غیرت بر جان ماست تاوان^{۱۱}
 بی امثال حکمش^{۱۲} چشم امید مگشای
 مزد آن برد که دارد بر دیده مهر فرمان
 پایان راه^{۱۳} مردان فقد خود است^{۱۴} ورنه^{۱۵}
 هر گز کس ای^{۱۶} علایی ره را ندید^{۱۷} پایان

آ: ص ۴۰۷، مخمس نوزدهم - ب: برگ ۱۹۳ الف غزل ۱۸ - ت: برگ ۴۴۵
 غزل ۱۲ - ن: ص ۱۳ غزل ۱۹ - آ: داغ - ۲: ت: دردست. ن: نیست درد - ۳: آ: ن:
 داغ درد - ۴: ت: بیت سم و چهارم به ترتیب قملوت است - ۵: ت: کجا - ۶: ت: رأی
 ۸: آ: کز - ۹: گشته - ۹: ب: ت: خواهی - ۱۰: آ: بقای - ۱۱: بیت هفتم درت فاقد است
 ۱۲: آ: ن: امرش - ۱۳: آ: نقد - ۱۴: ت: چودست - ۱۵: ب: ت: در پی - ۱۶:
 ت: کسی - ۱۷: آ: ندید

۳۱

راحت ارخواهی بیا بادرداو همراز شو
 دولت ارجویی^۱ برو^۲ درعشق اوجان باز شو
 ساز راه عشق سربازی و بدنامی بود
 گر سر این راه داری در پی این ساز شو
 برتن و جان چندنازی^۳ چون نیرزی ارزنی
 صعوه با ارزن گذار و بردش شهباز شو
 تابکی همچون زنان این راه و رسم و رنگ و بوی
 راه رندان^۴ گیر و با صاحب دلان همراز شو
 چون زغن تاچند باشی بسته مردار^۵ تن
 در هوای سیرجان يك لحظه در پرواز شو
 جان و تن بند^۶ ستو کفر و دین حجاب اندر رهش
 جمله را برهم زن و باعشق هم آواز^۷ شو
 باز اوج کبریایی مانده اندر دام کام
 دام و دانه بر در و خرم بحضرت باز شو
 گرهمای قاف قربی بال همت برگشای
 در فضای لامکان با قدسیان انباز شو
 قفل این در شد علایی و کلید آن نیاز
 گر نیازی داری اینجا بر سریر ناز شو

آ: ص ۳۸۳ مخمس پنجم - ب برگ ۱۸۹ ب غزل ۵. ت. ندارد خلاصة المناقب
 برگ ۱۱ ولف. س: شماره ۴ ن: ص ۶ غزل ۵:
 ۱: آ، ن: خواهی - ۲: ن: بیا - ۳: خلاصة المناقب: ارزی. آ: لرزی - ۴: آ، ن:
 مروان. ۵: آ: دمساز - ۶: ن: دل - ۷: ن: او همراز. - ۸: آ: دانه و دام، ب: وام و کام

۳۲

خوشا سری^۱ که بود ذوق سیرها دیده
 بچشم دل رخ اسرار آن سرا دیده
 ز روزن دل خود گوش کرده راز ازل
 وزان^۳ دریچه یقین سرماجرا دیده
 بر آستان وفا هر دمی ز دشمن^۴ و دوست
 هزار محنت و نا کامی و جفا دیده
 زهر^۵ جفا که کشیدم^۶ بروزگار دراز
 برای دوست دران شیوهی وفا دیده
 بهر وفا^۷ که نموده بزیر تیغ جفا
 ز روی دوست دوصد خلعت صفا دیده
 میان آتش شبهای هجر تادم^۸ صبح
 هزار روح صفا از دم صبا دیده
 میان ظلمت امکان و آتش دوری^۹
 نسیم صبح وصال از ره^{۱۰} فنا دیده
 چو از رسوم مجازی فنا شده کلی
 درون زهر فنا شربت بقا دیده

آ.ص.۳۹۸، مخمس چهاردهم، ب.برگ ۱۹۱ ب.غزل ۱۳، ت ندارد.

خلاصة الناقب برگ ۹۱، ن.ص.۱۰ غزل ۱۴

۱: آ: خوش آن سری - ۲: بحر آ: سرها، درب: آن سرا - ۳: ن: دران.

۴: ب: ننوشته. ۵: ب: بهر. آ: کشیده - ۷: آ: فغان. ۸: ب: هجرم مردم - خلاصة

المناقب: ظلمت و امکان کثرت صوری. ن: ظلمت و امکان و کثرت صوری؛

۱۰: آ: روزن.

ز جام شوق همی مست^۱ و شیشه بشکسته
 میان عربده محبوب خوش لقا^۲ دیده
 ز ننگ^۳ خودش دیکسوی در حریم شهود^۴
 جمال آن مه^۵ بی چون و بی چرا^۶ دیده
 علایی از چه شدی مست چون نخوردی می^۷؟
 ز دیده مست شود هر کسی^۸ تو نا دیده

۳۳

سیر همای عشقش والا بود همیشه
 ظل جلال حکمش برما^۹ بود همیشه
 چون مسند جلالش دلهای بیدلانست^{۱۰}
 پس شاهباز حسنش^{۱۱} اینجا^{۱۲} بود همیشه
 بوئی ز خاک کویش برجان هر که آمد
 انقاس مشکبارش بـویا بود همیشه
 و آن کو عمای غفلت پوشیده چشم سرش^{۱۳}
 خط وی از مسمی اسما^{۱۴} بود همیشه
 زیب جمال معنی چون نور معرفت شد
 سیر صفای عارف زیبا بود همیشه^{۱۵}

۱: آ، ن ندارد - ۲: آ: معشوق نوش لقا - ۳: آ: فواست
 ۴: خلاصه المناقب: دات - ۵: ت: محبوب. - ۶: آ: خلاصه المناقب: بی
 چرا - ۷: ب: خوروی نحوی - ۸: ب: خلاصه المناقب، ن هر کس و
 آ: ص ۴۲۲ مخس سیم. ت: برگ ۲۹۲ ولف غزل ۳۰. ص ۱۸ غزل ۲۹.
 ۹: ن: برپا - ۱۰: ن: بیدلانش - ۱۱: آ: عشقش - ۱۲: آ: بیجا - ۱۳: آ:
 تیزش، ن: مهرش - ۱۴: آ: ت، ن: مسمی اسما - ۱۵: ب، ن: ندارد

هر کوندید رویش کور دو عالم آمد
و آنرا که دیده و^۱ شد بینا بود همیشه
جائی که سوز^۲ عشقش منزل کند زمانی
لذات جاودانی آنجا بود همیشه
سودائی و صالحش شیدای^۳ انجمن شد
در آفتاب ذره شیدا بود همیشه
بردر گمش علایی از ماومن گذرکن
زیرا که بزم عشقش بی^۴ ما بود همیشه

۳۴

اگر تو بر سر کویش دمی^۵ گذریابی
کنوز غیب دو عالم بیک نظر یابی
کلید عقدۀ ابواب^۶ بارگاه جلال
تویی اگر سرموئی^۷ ز خود خبر یابی
چراغ مجلس^۸ روحانیان عالم قدس
ز سوز^۹ تست گراز شمع^{۱۰} جان اثر^{۱۱} یابی
ندای هاتف غیبی ز لامکان هردم
بگوش^{۱۲} جان^{۱۳} شنوی گرز خود خبریابی

۱: ن: باشد - ۲: آ: سوز. ۳: آ. سودائیان وصلش شیدای - ۴: ن: پیما
آ: ص: ۴۱۵ مخمس بیست وسوم، ب برگ ۱۹۴ ولف غزل ۲۲ - ت:
برگ ۴۴۵ ۴۴۶ غزل ۱۶ - ن: ص ۱۵ - غزل ۲۴
۵: ت: همی - ۶: آ، ت: ارباب - ۷: ت: توپرا که سرمونس - ۸: ن:
مسجد - ۹: آ: نور. ت: سور - ۱۰: ت: شمع شمع - ۱۱: ت: ن: خبر - ۱۲: آ، ن:
بسمع. - ۱۳: آ، ن: دل

تو روضه دل اگر ز آب علم تازه^۱ کنی
 بعاقبت ز ریاض و صال بریابی
 سریر سده^۲ ایوان هر کمال تراست
 بر آستان جلالت ره ی اگر^۳ یابی
 حجاب حب^۴ تن از ماه روح برخیزد^۵
 اگر ز آتش عشقش یکی شرر یابی
 ریاض عالم جان مشکبوی گردانی
 نسیمی از ره لطفش چو در سحر یابی
 اساس خود چو بدانی تکبری بگذار
 ز کارخانه عزت یقین ثمر یابی
 اگر تو عالم وحده یقین کنی از دل
 رواق منظر جیروت را تو فر یابی
 علایی از در امید رخ متاب دمی
 ز فیض رحمت عامش مگر اثر یابی^۶

۳۵

گر آتش فراقش با صبر یار بودی
 ز اندوه اشتیاقش^۷ در دیده خار بودی
 ور لحظه میانش^۸ غائب شدی ز دیده
 جان جامه چاک گردی دل بقرار بودی

۱: ب: پاره، ن: پاک-۲: ب: سده، ت: پرده - ۳: آ: زهی اگر، ن: اگر گذر
 ۴: ب: جهت، ت: حسب، ن: نقش - ۵: ت: برخیز- ۶: آ، ب: ت: نمی مگر
 بیت ششم و هفتم در ب، ت، بترتیب رس و پیش است. شعر ۹ و ۱۷ فقط در ف
 آ: ص ۳۸۵ مخمس هشتم. ت: برگ ۱۹۰ و. غزل ۶. ت. برگ ۴۴۳ غزل
 ۴: ن: ص ۶ غزل ۶- س شماره ۵

۷: ت، ن: اندوه و اشتیاقش ۱+ یس: خوار ۸: آ، ت: خیالش

ورازشعاح حسنش عکسی ظهور گشتی^۱
 از هرطرف هزاران جانش نثار بودی
 چون حلقه^۲ درش دل باطرب عیش بودی^۳
 گر از درش بیادی^۴ امیدوار بودی
 از روضه^۵ وصالش بوئی بجان رسیدی
 دریای شوق او را گر خود کنار بودی
 گبر^۶ هزار ساله گر بوی او شمیدی^۷
 در جمع سالکان نیز او مرد کار بودی
 روی زمین به پهلوی گردید می زشادی
 گر در جناب^۸ قریبش امید بار بودی
 طغرای عز^۹ عاشق از چرخ درگذشتی
 در خیل کشتگانش^{۱۰} گر در شمار بودی
 صدجان علی بهردم کردی نثار راهش
 گر نه جلالش را زین تحفه عار بودی

۳۶

نقاب عز^۱ اگر یکدم زروی خود بر اندازی
 هزاران بیدل ازهر سودر آید^۲ در سر اندازی

۱ : آ : گردی ۲ : آ ، ت : حلقه بس ۳ : آ ، ت : با ضرب عیش کردی
 ۴ : ب ، ن : گرازش لیازی ۵ : ت : گبری ۶ : ب ، ت : شمیدی ۷ :
 آ : عمر ۸ : ب ، ن : در جمع سالکانش ، ت : گشتگانش ، بیت پنجم و
 ششم در آ بترتیب مقلوب است .
 ۸ : آ ، ن : غیر ۹ : ت . سراید ، ن و ش . در آید .

زيك پيچ سر زلفت دو عالم گشت^۱ عنبر بوی
 اگر آن پيچ بگشایی سمن بر عنبر اندازی
 ز شور جلوه حسنت غبار غیر شد ظاهر^۲
 اگر غیرت^۳ کنی غمزی غبار ازده بر اندازی
 غبار غیر^۴ و کفر و دین طلسم گنج معنی شد
 طلسم گنج کی ماند چو زلف از رخ بر اندازی
 صدای مو کب عزم^۵ نگنجد در همه عالم
 گرم يك ره بدشنامی عنایت بر سر اندازی
 ز دل ظلمت صورت شوم^۶ در مسند معنی
 گراز راه کرم یکدم خورم در خاور اندازی
 جهان زندان من گردد گرت^۷ یکدم نه بیند دل
 نعیم جان شود دوزخ گرش^۸ غم در بر اندازی
 کرام^۹ عالم علوی لوای رفعتم گیرند
 اگر يك نقطه از نامم رقم^{۱۰} بر دفتر اندازی
 علی بادرد^{۱۱} دل عمری مقیم خاک این در شد
 مگر از داروی لطف توای در خور اندازی^{۱۲}

آ : ص ۳۹۲ مخمس دهم ، ب : برگ ۱۹۱ ب غزل ۱۰ ت : برگ

۴۴۳ غزل ۶ ن : ص ۸ غزل ۱۰ س : شماره ۱

۱ : ن : بود ، ۲ : ت : ظاهر شد ۳ : ن : عبرت ، ۴ : غمزه ۵ : ن

مکبر ۶ : ن : س : عزم غیرم ۷ - ب : ن : ظل ۸ : ت :

۹ : ن : گرم ۱۰ : ب : ت : گرت .

۱۱ : ن : گرم ۱۲ : آ : در ۱۳ : ب : ورا ۱۴ معنی : ندارد

۳۷

صبح و صلم^۱ دمداز مشرق رویت روزی
 شب^۲ هجرم^۳ شود اندر سرمویت روزی
 نور خورشید امیدم که فروشد ز غمت^۴
 هم بر آید زره مطلع کسویت روزی
 دل که خو کرده لطف است^۵ بخون میگرد
 تا که بوئی رسدش از گل رویت^۶ روزی
 چتر اقبال بر افلاک^۷ رساند بختم
 گریباید اثر میل زسویت^۸ روزی
 تشنگان طلب بادیۀ هجران را
 شربت وصل رسد از لب جویت^۹ روزی
 هر که سر گشته چو گان غمت گشت چو گوی
 سر چو چو گان نهد^{۱۱} اندر سر^{۱۲} کویت روزی
 سوخت بر در گه توجان علایی عمری
 بامیدی که شود زنده بیویت روزی

۳۸

آن دل که یافت یکدم از کوی تونشانی
 گردد^{۱۳} نثار راهش در هر نفس جهانی

آ : ص ۴۲۱ مخمس سی و دوم ، ب : برگ ۹۱۶ غزل ۳۲ : م ۴۲۳ :
 ب . غزل ۳ : ن : ص ۲۰ غزل غزل ۳۳ : س : شماره ۸
 ۱ - آ ، ب ، ن : وصلت ۲ : ب ، م : جان ز ۳ : آ ، ت ، ن :
 هجرت ۴ : ب : م مثل : بنعمت ۵ : م : لطف ۶ : آ : خویت . ن :
 خویت ۷ : ب : بافلاک ۸ : آ : رویت ، ۹ : ن : بر ۱۰ : ن : خویت
 ۱۱ : آ : دهد ۱۲ : م : پی ۱۳ : آ : سازد ، ن . کرده

روحانیان علوی در رشك و غیرت^۱ افتند^۲
 چون بیدلی نشیند بایاد توزمانی
 باعزت جمالت^۳ خلدبرین سرابی^۴
 بانام تودو عالم نان ریزه زخوانی
 برق شعاع عشقت^۵ هر دیده را نتابد^۶
 وصف غمت نگرده مقدور هر زبانی^۷
 بوئی زخاک^۸ کویت مطلوب هر ضمیری
 عکسی ز نور رویت محبوب هر روانی
 سودای بی^۹ دلان را سودی ز وصل فرما^{۱۰}
 چون نیست حضرتت را از سود مازیانی
 از سوز^{۱۱} داغ هجران در حضرتت چگویم
 چون در حریم علمت پیداست هر نهانی
 مه در نقاب^{۱۲} غیرت پنهان و خلق عالم
 هر کس ز^{۱۳} سر حسنت در پرده گمانی^{۱۴}
 سری که^{۱۵} صد هزاران سر در غمش فروشد
 کی گردد ای علایی حاصل ز نیم^{۱۶} جانی

آ : ص ۴۲۴ مخمس سی و پنجم، ب برگ ۱۹۷، ب ۱۹۸، و غزل
 ۳۶- م : برگ ۳۲۴ ب غزل ۷. ن ص ۲۲ غزل ۳۷ س : شماره ۱۲
 ۱ : م : حسرت ۲ : ب : آورده ۳ : آنان : لذت خیالت ۴ : ب :
 شد آتی . ن : سرای ۵ : ن : رویت ۶ : آ ، ب : هر دیده بر نتابد ۷ :
 ب : زحانی بیت چهارم درم و درس حذف شده است . ۸ : م : (ماخوانا)
 سر ۹ : م : (ماخوانا) ... بایی ۱۰ : ن باشد ۱۱ : م : ناخوانا .
 ۱۲ : م : ناخوانا ۱۳ : م : فکرش ۱۴ : ن : خیالی ۱۵ : م : ناخوانا
 ۱۶ : م . ب : بینم

۳۹

تو کان^۱ گوهر کافی و کان گوهر نونی^۲
 چه کاف و نون که هم از کاف^۳ و نون توافزونی^۴
 محیط گنبد دوار را تویی مرکز
 صفای صفه‌ی^۵ اسرار را تو استونی
 ز دور دایره گرسوی مرکز آیی باز
 یقین بود که و^۶ هر وصف و^۷ وهم^۷ بیرونی
 سپهر مطلع انوار آفتاب جلال
 بگرد نقطه ذات تو کرده گردونی
 ظهور سر کمالات سرمدی از تست
 اگر چه خازن اسرار را تو محزونی
 قباب غیرت او پرده جمال^۸ تو شد^۹
 توئی که در صدف علم در مکنونی
 لوای عز تو برسد^{۱۰} قدم زده اند
 عزیز در صف اصل صفانه^{۱۱} اکنونی
 دفین محزن لاهوت را که کون و مکان
 نداشت طاقت دیدار آن^{۱۲} تویی^{۱۳}
 علایا گراز این حال حیرتست ترا
 امید قطع مکن چون بوقت^{۱۴} مرهونی

آ: س ۴۱۸ غزل بیست و پنجم، ب: برگ ۱۹۸ ب غزل ۳۹ ت: ندارد؛ برگ
 ۵۲۴ ب ، ۴۲۵ و غزل ۹ خلاصه المناقب مرگ ۲۴ ب . ن: ص ۱۶ غزل ۲۵
 ۱ : م : حذف شده ۲ : آ : ورمکنونی ۳ : م : وز ۴ : آ : بیرونی ۵
 ن : صفا و صافی ۶ : م : ندارد ۷ : ب ، ن : فهم ۸ : ب : پرده غیرت از
 جمال تفت ۹ : م : جلال ۱۰ : آ ، ن : سده ۱۱ : آ ، ن : تو ۱۲ : ن:
 و پدار از آن ۱۳ : آ ، ب ، ن . مذنونی ۱۴ م . بود و وقت

۴۰

دوش دل در غم او میزد با جان رایسی^۱
 که ترا در پی این سود^۲ نشد سودایی^۳
 گفتمش ملک سلیمان بگدایی نرسد
 تاج رفعت نکشد جز سر روشن رای
 دولت جم که سلاطین جهان پی نبرند
 کی جنابش^۴ رسد آخر^۵ چومن شیدایی^۶
 سیر عتقای جمالش^۷ که نگنجد در کون^۸
 طمع جلوۀ او بین تو زهر بی جایی
 قطرۀ بی سرو پا راز کجا^۹ آن مقدار
 که درون دل خود^{۱۰} جای کند در^{۱۱} یایی
 سخن دوست درین پرده کسی راز بید
 که غیر^{۱۲} از غم بارش نبود پروایی
 شرح درد دل خود کردمی اریافتمی
 درهمه عمر دمی روی جهان آرای

آ : ص ۲۰۸ مخمس سیزدهم ب. برگ ۱۹۱ ب غزل ۱۲ ت : برگ

۴۴۳ غزل ۸ ن : ص ۹ غزل ۱۳

۱ : پ : سپرباجان وای ۲ : ت سودا ۳ : آ : شیدایی ۴ : ت :

جهانش ، ن خیالش ۵ : ب ننوشته ۶ : آ : بیت سوم تضمین نشده ۷ : آ، ت

جلالش ۸ : آ : بدو کون ۹ : ب : از کجاست ، ن : کی بود ۱۰ : ن : او

۱۱ ، ت : ب جای دهد ۱۲ ت ، ن : بغیر

از خط و خال تو هریخبری^۱ راجه خبر

به سپاره نبرد دیده^۲ هسربینایی

لاف عشقش مزن امروز^۳ علایی بزبان

چون یقین از پس امروز بود فردایی

۴۱

میان آب حیاتی و آب می جویی

فراز گنجی و از فاقه درتک و پویی^۴

تو کوی دوست همی جویی و نمی دانی^۵

که^۶ نظر بحقیقت کنی توان گویی

رخی که آئینه بنمود دست نیز از تست^۷

چونیک درنگری اصل و فرع آن تویی^۸

سرادق جبروتی معطر از دم تست

تو مشک طیبی^۹ از چهل جیفه می بویی

۱ : ن : بی خبران را ۲ : ن : ناپهناپی ۳ : ت : سمی

آ : ۴۲۳ مخمس بیست و هشتم - ب : برگ ۱۹۹ ولف غزل ۴۰ :

ت : برگ ۴۴۸ غزل ۲۶ . ن : ص ۱۷ غزل ۲۸ .

(۴) ت : فراز گنج زفاقه درنگ می گوئی (۵) ن : نمی یابی (۶) آ ، ب :

که گز . بعد بیت دوم در آ ، ب ، ت . شعر زیر مندرج شده :

زبوی زلفش از آن غافلی که هر گوی (۹) و گرنه ازخم زلفش تو خود یکی بویی

(۷) آ : بنمود آن ترا این است . ت : بنمود آن ترا از تست (۸) آ ، ن :

رویی (۹) ب ، ت : مشک طینتی ، ن تنگ طینتی

حظاير^۱ ملكوت^۲ از تو زيب مى يابد

تو در مزابيل طبع وهوا چه مى جويى^۳

گلى ز گلشن وصل^۴ فتاده اندر خاك

ميان گلخن حرص و حسد^۵ چه مى پويى^۶

ببزم مجلس خاصش علائيا نقسى

رهت دهند اگر دست دل ز خود شويى^۷

(۱) ن : چو طایر (۲) آ : جبروت (۳) ن : پویی

(۴) آ : وصلش ، ن : وصلی (۵) ن : حسد (۶) ت : جوی .

ن : روی (۷) در، س این شعر به علی همدانی منسوب است :

داروی درد جافان سوز و گداز و زاری است

منشور ملك عشقش اندوه و ذل و خواری است

۱ عیبی است بلند بر کشیدن خود را

وز جمله خلق برگزیدن خود را

از مردمك دیده باید آموخت

دیدن همه کس را و ندیدن خود را

☆☆☆

۲ - ندیده بود که جستجویش نکند

نه کام و زبان که گفتگویش نکند

هر دل که درو مهر الهی نبود

گریش سگ افکنند بویش نکند

☆☆☆

۳ - گرمهر علی و آل بتوات نبود

امید شفاعت زرسولت نبود

گر طاعت حق جمله بر آری تو

بی مهر علی هیچ قبولت نبود

☆☆☆

۴ - پرسید عزیزی که علی اهل کجائی

گفتم بولایات علی ، کز همدانم

نی زان همدانم که ندانند علی را

من زان همدانم که علی راهمدانم

☆☆☆

۵ - غمناکم و از در تو باغم نروم

جز شاد و امیدوار و خرم نروم

از در گه همچو تو کریمی هرگز

نومید کسی نرفت من هم نروم

☆☆☆

۶- حاشا که ز زخم تیغ و خنجر ترسیم

وز بستن پای و رفتن سر ترسیم

ما گرم روان دوزخ آشامیم

از گفت و شنید خلق کمتر ترسیم

☆☆☆

۷- گریبدر منیری و سما منزل تو

وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

گر مهر علی نباشد اندر دل تو

مسکین تو و وسیعهای بی حاصل تو (۱)

☆☆☆

۸- شاه از کرم بر من درویش نگر

بر جان من خسته دلریش نگر

هر چند نیم لایق بخشایش تو

بر من منگر بر کرم خویش نگر (۲)

☆☆☆

دل تنگم و دیدار تو درمان منست

بی رنگ رخت زمانه زندان منست (۳)

(۱) هفت رباعی و قطعه اول در سائر تذکرها موجود است . (۲) این رباعی در بالای منبر «مسجد شاه همدان» در کشمیر منقوش و منسوب به علی همدانی است . ر - ك : نقش پاسی بر احوار هند (علی اصغر حکمت) ص ۶۶ (۳) منقول در «مجالس العشاق» ص ۱۶ ولی با سبک علی همدانی چندان مطابقت ندارد.

برهیچ دلی مباد و برهیچ تنی
آنچه از غم هجران تو بر جان منست^(۱)

(پایان)

(۱) رباعی زیر را هم بعضی ها به علی همدانی منسوب کرده اند ولی آن مسلماً
از سروده های خوای کرمانی می باشد :

هر کس (کو) بره علی عمرانی شد چون خضر بر چشمه حیوانی شد ✕

از سوسه و غارت شیطان وارست مانند علاءالدوله سمنانی شد

و ك شرح احوال و آثار و افکار لاءالدوله سمنانی تألیف سید مظفر صدر

سمنانی تهران ۱۳۳۴ ش ص ۶۶ .